



عراقچی: باز جویی از دانشمندان را قبول نکردیم

جمهور

را نمی‌فروشیم

- حسین قدیانی

حالا به «همد نبودی...» هم می‌رسیم که این فعلا پاراگراف اول است. تو گویی ما این همه مدت داشتیم برای‌شان قصه حسین کرد تعریف می‌کردیم که حضرات مدعی دیپلماسی، تازه دارند از ما سوال می‌کنند؛ «مذاکره زن بود یا مرد؟!» ساعتی در رسانه ملی از مذاکرات سخن می‌گویند و ساعتی هم در دانشگاه، لام تا کام اما حرفی از لغو تحریم نمی‌زنند! از همه چی حرف می‌زنند، از همه چی که به نقد داده‌اند حرف می‌زنند، از محسنت دشمن حرف می‌زنند، از زمان و مکان دور بعدی مذاکرات حرف می‌زنند، از کندی و تندی روند مذاکرات حرف می‌زنند، از پرائتز و ویرگول و پاراگراف و اختلاف بر سر این جمله و ائتلاف بر سر آن کلمه حرف می‌زنند، از افاق پیش رو حرف می‌زنند، از آب و هوای لوزان و نیویورک و وین و غذای دیگ پولوی سفارت حرف می‌زنند، از تفاهم و توافق و چه و چه حرف می‌زنند، از ابر و باد و مه و خورشید و فلک حرف می‌زنند، چند وقت است اما هیچ سخنی نمی‌گویند که عاقبت، لغو تحریم که اساسا و اصولا هدف از مذاکره با آمریکا بود، چه شد، چه می‌شود؟ می‌شود، نمی‌شود؟ گویی یادشان رفته برای چه نشستند دور میز با جلال تحریم! یک گنده دورهمی برای تفریح و تفرج و یگو و بخند هدف بوده یا آنکه لرزه بیفتد بر ساختمان تحریم؟! راستی که بیم آن است در برابر سوال بسیار مهم ما مبنی بر لغو تحریم، دستی بر سر خود بکشند و افاضه فرمایند: «مذاکره زن بود یا مرد?!»

بروم سروقت پاراگراف دوم. گاهی که به ندرت یادشان می‌آید جنسیت مذاکره را، اظهار می‌دارند: «قرار بود ما یک چیزهایی بدهیم، در عوض تحریم لغو شود». اتفاقا همین جا محل دعوی عقل و خرد و تدبیر و شعور است با همه آن مواردی که ضد اینها تعریف می‌شوند. مگر ما و یانکی‌های جلال تحریم، هدف مشترکی از مذاکره داریم که برداریم همچین ادعا کنیم؟ «قرار بود یک چیزی ما بدهیم و یک چیزی آنها؟!»، بگذار مثالی بزنم از مستطیل سبز این همتاقد مسخره، غیرعقلانی و عاری از تدبیر است که مریبان بارسا و بیوه در کنفرانس خبری قبل از فینال پیش رو، بردارد بگویند: «هدف از برگزاری این فینال، آن است که یک گل‌هایی بارسلونا بزند، یک گل‌هایی هم بونوتوس!» اما آیا همچین بی‌خرد حرف می‌زنند «لویس انریکه» و «الگری»؟! از این فینال مهیج و داغ، هدفی آبی‌وآبی‌ها دارند، دقیقا معیار با هدفی که سباه و سفیدها دارند از این مذاکرات، هدفی که آمریکا دارد و هدفی ما که هیچ سنخیتی هم با هم ندارند، یعنی نمی‌توانند داشته باشند. هدف ما از مذاکرات رسیدن به آن توافقی است که در اولین ثانیه‌اش، همه تحریم‌ها یکجا لغو شود، لیکن «قرار است یک چیزهایی هم ایران به آن سوی میز بدهد» هدف دشمن از مذاکرات است، نه هدف مثلا چطور هدف وااشنگتن از مذاکرات، علاوه بر پلمب صنعت هسته‌ای ما، حتی باید بازجویی از دانشمندان ما، ایضا سرکنشی به اندرونی مهمات ما. چه می‌گویم که حتی تر (!) فصولی در DNA ایرانی جماعت هم باشند، آن وقت دیپلمات ما گشاده‌دستانه، خود بردار بگوید «هدف ما از مذاکرات این هم هست که یک چیزهایی به دشمن بدهیم؟!»، در این پاراگراف، عجالتا من حتی از عقل و «وویکم به عقل» یادداشت قبلی هم صرف‌نظر می‌کنم و حضرات را خدا به سر شاهد است که فقط از سر خیرخواهی، دعوت می‌کنم به همان شعار خودشان یعنی «اعتدال»! آیا این اعتدال است که دشمن، فقط و فقط از «برد» سخن بگوید، ما اما از «برد-برد»! بنا را بر خون شهیدا و «همد نبودی...» هم که نگاری، بنا را حتی در این بند بر عقل هم که نگاری، «اعتدال» به چه حکم می‌کند آقایانی که این شعار را سر دست گرفته‌اید؟! آیا همخوان با اعتدال است که ما برداریم و همان هدف دشمن از مذاکره را بگنجانیم لایه‌لای اهداف خودمان از مذاکره؟! آن سوی میز آیا همین کار را با اهداف ما از مذاکره انجام می‌دهد؟! بنابراین یعنی اتفاقا بنا بر شعار اعتدال، جمهوری اسلامی، مذاکره با دشمن را قبول کرده، تنها و تنها به شرط لغو تحریم و الا مگر ما عاشق دیدن جان‌کری از نزدیک بودیم یا شفته شنیدن صدای جلال تحریم از آن سوی سیم یا بی‌سیم؟!

پس از چند روز بلا تکلیفی و سرگردانی مردم و جایگاهداران، خیال همه را راحت کردند

دولت بنزین را آزاد کرد

بنزین معمولی با قیمت ۱۰۰۰ تومان تک‌نرخ شد

سه‌میه بنزین ۷۰۰ تومانی دیگر در کارت سوخت‌ها شارژ نمی‌شود

بنزین سوپر ۱۲۰۰ تومان شد

نرخ گازوئیل از لیتری ۲۵۰ تومان به ۳۰۰ تومان افزایش یافت

سینه ما گوشه‌ای از کربلاست

- حسین قربانی

از ویژگی‌هایی که در چشم‌انداز شعر آقاسی بشدت قابل تماشاست: اعتراض است و اعتراض! اعتراض در یک چارچوب عقلانی. اکثر اعتراض‌های این شاعر مردمی، با روحیه انقلابی‌گری‌اش همسایه دیوار به دیوار است. او با هنرمندی تمام در مثنوی «شیعه‌نامه» اینگونه از برخی شیعیان مطالبه‌گری می‌کند: «جان مولا حرف حق را گوش کن شمع بیت‌المال را خاموش کن شیعیگی آیا شکم پروردن است؟ یا به روز جنگ عذر آوردن است؟ شیعیگی آیا فقط خوابیدن است؟ روی مولا را به رویا دیدن است؟ ای زران‌دوزان چنین وزر و وبال جمع کی می‌گردد از کسب حال؟ این تجمل‌ها که برخوان شماس ت رنگ مرگ و قاتل جان شماس ت» حاج سعید قاسمی نقل می‌کرد در مجلسی بودیم که کارمندان شهرداری و شهرداران آنجا جمع بودند؛ آقاسی رفت پشت تربیون، اولین شعری که خواند این بود: «سرافرازان برای سرفرازی ضرورت دارد آیا برج‌سازی؟» و می‌دیدم یکی یکی جمعیت از صف اول دارند بلند می‌شوند. آقاسی شعر را به دقیقه اکنون، با توجه به شرایط فرهنگی-اجتماعی می‌گفت. اگر بیشتر در شعر آقاسی غور کنیم این جور جاها شعرش به یک سخنرانی حماسی پر مغز تبدیل می‌شود. اما با یک تفاوت که به برخی سخنران‌ها دکتر دکتر می‌بندیم و آقاسی آن موقع دیپلم هم نداشت!

یادم نمی‌رود در یکی از شب‌های احیا در مسجدی برای شعرخوانی دعوت بودم که همین شعر شیعه آقاسی را خواندم، بعد از مراسم یکی از مسؤولان جلویم را گرفت و با خشمی مثلا مسؤولانه گفت چرا می‌گوی: جان مولا حرف حق را گوش کن شمع بیت‌المال را خاموش کن! آن شب حظ کردم که دشنه این شعر بر دل این مسؤول نشست است!

آقاسی دل‌داه فرهنگ عاشورا بود. او علاوه بر توجه به سوگ در حماسه عاشورا از مفاهیم کلیدی دیگر این فرهنگ غافل نبوده است. پیام‌هایی که در واژه‌های سرخ شعر او به ذهن مخاطب می‌نشینند عمدتا پیام‌هایی است که خیلی شاعران به آن اشاره نمی‌کنند و هر گاه به آنها می‌گویی چرا اینگونه نمی‌سرایي با این جمله دهانت را می‌بندند: «شعر حالت شعار به خود می‌گیرد!»

در کوچه آفتاب

سال دوم دبیرستان بودم. هر وقت معلم از حافظ و سعدی و مولوی می‌گفت با شعرشان ارتباط برقرار نمی‌کردم. زمانی که دبیران ادبیات به زور می‌گفتند: «فلان شعر را باید حفظ کنی، نمره دارد!» یا بی‌میلی تمام و یکی-دو ناسزا در دل به معلم و شاعر قربه‌آلی‌الله به معلم اقتدا می‌کردم! سال ۷۸ (دوم دبیرستان) یکی از بچه‌ها کاستنی به من داد که شاعری در آن با حماسه و فریاد می‌خواند:

«چارده گیسوی در هم ریخته
چارده حیل فلک آویخته»
وقتی این شعر را گوش دادم ریتمیک و حماسی بودنش مرا به حفظ کردنش کشاند. و هر کس که به خانه‌مان می‌آمد، با صدای بلند و کوبنده برایش می‌خواندم:

«چارده گیسوی در هم ریخته
چارده حیل فلک آویخته
چارده ماه فلک پرواز کن
چارده خورشید هستی ساز کن
چارده پرواز در هفت آسمان
هر یکی رنگین‌تر از رنگین‌کمان...»
اینگونه از پنجره آقاسی، با دنیای ادبیات آشتی کردم و همین اشعار باعث شد تا دنبال شاعران دیگری مثل قیصر امین‌پور و سیدحسین حسینی و سلمان و قزوه و... بروم و در دانشگاه ادبیات بخوانم.

این شور شیرین باعث شد خیلی از دانش‌آموزان دبیرستان شهدای پیشوا «آقاسی» را بشناسند. چون در آن سال‌ها کانون شعر و شاعری در آموزش‌وپرورش آن حوالی وجود نداشت! و هر چه کتاب در کتابخانه‌ها بود دیوان اشعار شاعران تا سال ۱۳۵۷ بود. کتب ادبیات انقلاب هم که جیز بود و در کتابخانه‌های محل تک و توک یافت می‌شد! همان سال دفتری برداشتم و هر روز چند بیت از شاعر «چارده گیسو» را حفظ می‌کردم. حدود ۱۰۰۰ بیت در دفتر نوشتم و حفظ کردم و الان خیلی از آن ابیات را از بر دارم.

در سال‌های آخر دوران موسوم به سازندگی و تمام دوران اصلاحات، یکی از تربیون‌های اصلی شعر و فرهنگ، رسانه‌ای به نام «محمدرضا آقاسی» بود و دقیقا در همین سال‌هاست که با اشاره به واژه‌هایی مثل «خَمَل» و «دوچرخه» حرف‌های آتشینش را فریاد می‌کند: «از آن بترس که روزی جمل دوچرخه شود اسیر پنجه امواج راین، کرخه شود زمان فاجعه پا در رکاب بگذارد دوباره از سر زها حجاب بردارد

تاکسی امروز

بنزین به نرخ امروز

- محمدرضا کردلو

قبلاها که بنزین گران می‌شد، مردم شباها را در کتاب‌های ادبیات سیر می‌کردند تا در مناظره مسبوط با فروشنده‌ها پیرامون مساله مهم «افزایش قیمت بنزین چه ربطی به افزایش قیمت یک پمپ و سایر اجناس دارد؟» کم نیاورند. از طرفی هم فروشنده‌ها خودشان را برای این مباحثه آماده می‌کردند. منطقی‌ترین گزاره‌ای که استفاده می‌شد همین بود: «بنزین گران شده است.» اما قبلاها یک خوبی‌ای که داشت این بود که از قبل مردم از زمان و میزان افزایش قیمت بنزین آگاهی داشتند، برای همین چندروز مانده به این «تغییر قیمت» آمادگی لازم را پیدا می‌کردند.

حالا اما اتفاقی عجیب و ناغافل جو تاکسی را کلا بنزینی کرده بود. ماجرا از اینجا شروع شد که جمعه صبح یکم خرداد خیلی‌ها به پمپ بنزین رفتند. تا عصر خبری از واریز بنزین برای خودروهایی شخصی نشد. برای ما که حداقل هفته‌ای یکبار آن هم جمع‌ها ماشین را بیرون می‌آوریم، همین چند لیتر بنزین ۷۰۰ تومانی هم برای خودش چندلیتر بنزین ۷۰۰ تومانی بود که ارزش داشت. ناغافل اما خبری از واریز بنزین نشد. همین شده بود موضوع مباحثه و مجادله در تاکسی. راننده که کلا از شلوغی خوشش نمی‌آمد وقتی گفت بعدازظهر جمعه، داشت از کلاهش دود بلند می‌شد.

مسافر کنار دستی من که معلوم بود از واریز نشدن بنزین ۷۰۰ تومانی آن هم ناغافل از من ناراحت‌تر است، گفت: تا غروب جمعه که خبری نشد، بعدش گفتند مشکل نرم‌افزاری بود. همسرش که کنارش نشسته بود، گفت: حتما مشکل داشته دیگه! مرد گفت: چطور تو این چند سال مشکل نداشته به دفعه مشکل‌دار شده. پسر جوان دانشجوپی که انگار رشتناش همین مسائل کامپیوتری و نرم‌افزاری بود، کلی برای ما توضیح داد که عملا اختلال نرم‌افزاری به این شکلی که اعلام شده بعید است. مرد گفت: خانم تحویل بگیر. اینا به کاسه‌های زیر نیم کاسه‌شون هست. اصلا اعلام هم نکردن. همسرش با یل‌خندی متمایل به خنده گفت: خب جمعه بوده، حتما تعطیل بودن. مرد برافروخته گفت: چطور برای قطع کردن تعطیل نبودن، برای اعلام کردن تعطیل بودن؟! اصلا چرا از قبل گفتن که اول ماهی مردم برنامه‌ریزی‌هاشون به هم نخوره. معلومه کاسه‌ای بوده؟